

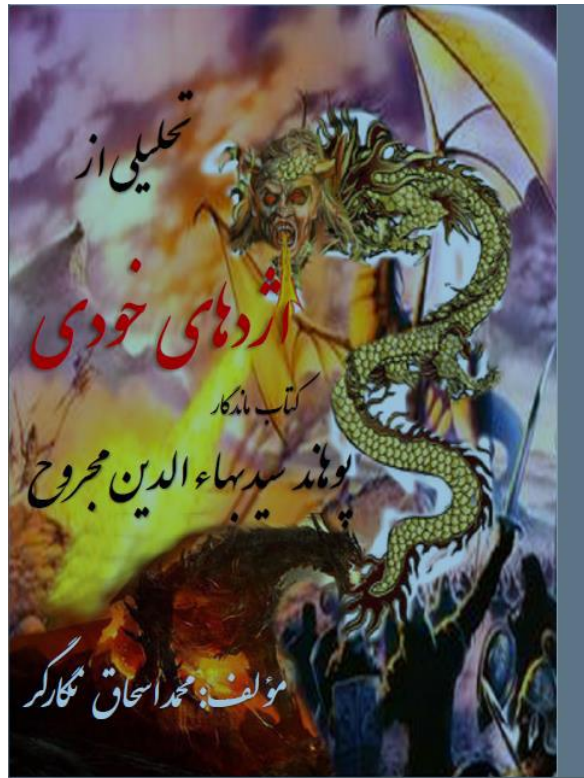


۲۰۱۸/۰۶/۰۴



م. اسحاق نگارگر

تخلیبي از اژدهای خودی



قسمت بیست و هشت

تحلیلی از اژدهای خودی کتاب ماندگار پوهاند بهاء الدین مجروح



اژدهای خودی

قسمت بیست و هشتم

بخش اول

اتصال و انفصال

ماجرای رهگذر نیمه شب در زندان

و امروز باز به تحلیل اژدهای خودی برمی گردم که استاد مرحوم در آن به موضوع اتصال و انفصال در جامعه می پردازد. نخست باید معنای این دو کلمه را روشن بنمایم:

می دانیم که هر جامعه مُرکب از افراد است ولی مجموعه کمی افراد هرگز جامعه نمی باشد و برای اینکه این مجموعه کمی یک کیفیت تازه پیدا کند باید در آن نوعی انفصال و اتصال یا گسستگی و پیوستگی وجود داشته باشد. انفصال یا جدایی همین است که افراد هویت فردی دارند و به حساب همین هویت فردی از دیگران جدا می شوند و صاحب حقوق فردی می شوند که این فردیت و حقوق فردی از تجاوز جامعه مصون باید بماند و به غیر از موارد جُرمی جامعه نتواند به زندگی و علایق فردی کله کشک و در آن مداخله نماید و اما از سوی دیگر یک فرد منفصل از دیگران به دلیل علایق اقتصادی، فرهنگی، دینی، انسانی و شغلی با دیگر انسان ها اتصال یا پیوستگی دارد و هر اندازه که این اتصال و پیوستگی خوش به رضا و نه مبتنی بر زور بیشتر شود جامعه به سوی تکامل ایدئال پیش می رود اما هر قدر انفصال یا گسستگی بیشتر شود نفاق، جنگ و جدال در جامعه رخنه می کند و اعتماد متقابل از میان می رود و افراد به سوی همدیگر با شک و تردید می بینند. حالا رژیم های استبدادی برای اینکه خود باقی بمانند حالت انفصال یا گسستگی را به شیوه های مختلف تشویق و طبقات جامعه را برای نَبَرَدِ دایمی تجهیز می کنند، به جای همکاری

نفرت طبقاتی، قومی، زبانی و حتی جنسی را تبلیغ می نمایند و یا می کوشند هویت های قومی، فرهنگی و زبانی را با اعمال زور از میان ببرند تا آن هویت را که خود دارند و می پسندند بر همگان تحمیل کنند؛ اما بدبختانه هر زبان و فرهنگی که بدین ترتیب از میان برده می شود کتابی سودمند است که از کتابخانه انسانیت با دست تعصب و جهالت دور انداخته می شود.

دوست صاحب‌دلش با استاد بدین گونه وارد گفت و گو می شوند:

"ای دوستِ رهنورد! بدان که هر فرد آدمی خانه ای است که خدا (ج) برای اقامتِ خود می سازد و اما هیچ خانه ای را شبیه به خانه ای دیگر آباد نمی کند. آفرینش خداوندی جزیان دایمی و بی پایان است، ایجاد هر لحظه و هر آن است و معنای حقیقی آفرینش همین است، یعنی هستی خداوندی نه تکرار خود است و نه تقلیدی از ابتکار خود. هر لحظه ای در زمان نوپرداز است و هر ذره ای در مکان اعجاز است. از این جا در آفرینش بی انتها، هیچ موجودی همسان کامل موجود دیگری نیست."

"پرسیدم: اگر هیچ فردی شبیه و همسان فرد دیگری نباشد و هر فرد جهان مستقل و جداگانه ای باشد پس اتصال و پیوند میان آدمیان چه گونه استوار می گردد؟"

در پاسخ گفت: "ای دوست! سرچشمه رنج و خواری آدمیان در این دُشواری است. واقعیت جهان حالت انفصال و گسستگی است و مرام مطلوب اتصال و پیوستگی. من مردان و زنانی را دیده ام که عمری همسر و همبستر بودند و اما فرسنگ ها از هم دور می زیستند. مردمانی را شناخته ام که سال ها همراه و همسفر بودند و اما از همدیگر به گلی بیخبر به سر می بُردند. باهم سخن می گفتند و اما حرف همدیگر را در نمی یافتند."

پُرسیدم: "این دُشواری در کجاست و سبب آن چیست؟"

گفت: "ای دوست! در جهان معنی، هر فرد انسانی در مراحل زمان ساکن منزلی می گردد. هر فرد آدمی رهنورد تنها راه زندگی خویش است و کمتر کسی دیگر را در عین مقام می یابد و این مراحل زمان چون نردبان است که یکی بر پله های بالاتر آن میرسد و دیگری پایین تر از آنجا می یابد. آن یکی در بالا آن طرف دیوار چیزها می بیند و از آن سخن میگوید و آن دیگری در پایان آن گفتار را می شنود و اما در حدود ادراک خویش برای آن معنی نمی یابد."

گفتم: "اگر اتصال واقعی برقرار نگردد و آدمیان در حالت انفصال دایمی به سر برند، پس گفتن ها و شنیدن ها فقط فرستادن و گرفتن صوت های تهی از معنی خواهد بود و حاصل این کار باید بی حد رقتبار باشد."

گفت: "نتیجه آن همین ظلم آبادیست که می بینی. نظم این شهرستان حاصل همان گسستگی بنیادی است و گواه بر دوام آن؛ به این معنی که نظام استبداد از ترس حالت انفصال را استحکام می بخشد و راه دُشواری اتصال را به گلی ویران می سازد و بدین منظور استقلال موجودیت فرد را پامال میکند. در عوض افراد را بر بنای شباهت های ظاهری گروه بندی می نماید. سیر تکامل معنوی فرد انسانی را از حرکت باز می دارد و به جای آن همه را یکسان در عین مقام دایمی ترس و اطاعت ساکن می گرداند. زبان زنده و پیوند دهنده او را می بندد و در عوض یک کلام ثابت و متحجر را بر همگان جاری می سازد. بدین گونه انسان ها را در قالب های یکسان می ریزد و افراد به خشت

های هم مانندی مبدل می گردند که از برخورد منظم آن یک گونه صدا بر می خیزد و از تراکم مرتب آن دیوار قلعه استبداد ساخته می شود".

برای امروز جریان صحبت رهگذر نیمه شب را با دوست صاحب‌دلش به پایان می آرم و ادامه این صحبت دلچسپ را که در باره حقیقت مطلق یا خدا خواهد بود برای فرصتی دیگر می گذارم و برای همه دوستان ارجمند از خدای بزرگ تمنای تندرستی می کنم که گفته اند: "جان جوری پادشاهی است" والله اعلم بالصواب اول جولای ۲۰۱۴ میلادی مطابق سوم رمضان المبارک نگارگر ۲۰۱۴/۰۷/۰۱

بخش دوم

داستان عشق در شهر ظلم آباد

و امروز که باز فرصتی به دست آمده است به کتاب اژدهای خودی مرحوم استاد مجروح برمی گردیم و ماجرا های رهگذر نیمه شب را با دوستش در محیط زندان دنبال می کنیم که زندان بهترین جای است که در آن ماهیت دستگاه های استبدادی را می توان باز شناخت. معمولاً رژیم های استبدادی مخالفان خود را در زندان می اندازند و آدم از روی زندان و آنانی که در آن زندانی شده اند به سادگی می تواند ماهیت رژیم را استنتاج کند. یکی از سیمای رژیم های استبدادی که خوشبختانه افغان ها هم با آن خوب آشنایی دارند بیگار یا به اصطلاح اعمال کنندگان آن کار داوطلبانه است که مردم را برخلاف رضای شان به کار و می دارند و نامش را می گذارند کار انقلابی و داوطلبانه. به هر صورت رهگذر نیمه شب نیز با دوست صاحب‌دل خود روزها در زندان شهر ظلم آباد مشغول کارهای بی هدف استند. رهگذر مرد جوان و تنومند را می بیند که مانند دیگران جامه های ژولیده زندان را به تن و زنجیرهای سنگین در دست و پا دارد و وقتی حرکت می کند شر و شوری از زنجیرهای او برمیخیزد و چون در هنگام کار اجازه گفت و گو وجود ندارد شب هنگام رهگذر نیمه شب از دوست صاحب‌دل خود می پرسد:

"من می پنداشتم که این سرای اقامتگاه ناتوانان، ولگردان و بی گروهان بود و اما آن جوان تنومند که می توانست در هر گروهی بگنجد چه گونه بدین مکان رسیده بود؟" و دوست صاحب‌دلش پاسخ میدهد: که آن جوان که در طلب دانش و هنر به کشورهای دور افتاده رفته بود وقتی بازگشت نظام آهنین بر این کشور مسلط شده بود. کارفرمایان او را در گروه خود پذیرفتند اما "کارمند جوان در میان کار فرمایان کسانی را یافت که در گذشته مجرم و قابل جزا شناخته شده بودند. در آغاز فکر کرد که شاید نظام نو در آنان دگرگونی فکری و بنیادی ایجاد کرده آنان را به راه راست آورده باشد. اما وقتی با فرمانروایان مدارج برتر رو به رو شد دید که چندی از آنان بیماران روانی خطرناک بودند." اندکی بعد فهمید که در کنج و کنار شهر شفاخانه های بی شمار برای مجانین گشوده اند و برای اینکه علت گسترش بی سابقه جنون را دریابند به سوی آن شفاخانه های نو آباد شتافت و آن شفاخانه ها را همانند زندان های مستحکم یافت و دید که با هر به اصطلاح بیمار چون مجرم و جنایتکار رفتار می شد و هنگامی که آن بیماران ظاهراً مبتلا به جنون را از نزدیک مشاهده کرد همه را شناخت. آنان هوشیارانی بودند که در گذشته هنر و دانش را گسترش می دادند، قانونگذارانی بودند که با جور و ستم می جنگیدند و طبیبانی بودند که به درمان تن و جان می پرداختند. از مشاهده این واقعیت مو بر تن او راست شد و دریافت که ناوقت از خواب غفلت بیدار شده است. بدین دلیل "در حلقه

کار فرمایان تاب نیاورد، از آن بیرون آمد و در شهر از این سو بدان سو می گشت و با هر کس که روبرو می شد می گفت:

"ای مردم! این چه گونه دگرگونی است؟ این دگرگونی شما سرنگونی است، وحشت و دهشت است! فرار از مقام آدمیت است. ای مردم می پندارم در این شهر اشتباه بزرگی در جریان است. بیماران به علاج تندرستان می پردازند و مجانین هوشیاران را به زنجیر بسته اند و بدانید که حال آن طبیبان بیمار بهبود نخواهد یافت و اما تندرستان هوشیار را سر انجام بیمار خواهند ساخت. آن دیوانگان حاکم بر زندان از حالت هذیان هرگز بیرون نخواهند آمد و اما خرد مندان اسیر را ذلیل و خوار خواهند ساخت".

کار آگاهان او را نیز به دست پزشکان کارآگاه خود سپردند و نتیجه همین است که می بینی. او با کسی سخن نمی گوید. می گویند درمان مرموز داکتران زندان سرچشمه امید و آرزو را در وجود او خُشکانده است".

به عنوان توضیح باید به عرض برسانم که به گمان غالب منظور استاد از این جوان همان "بوریس باژانوف" نویسنده خاطرات "بوریس باژانوف" است که در فرانسه درس خوانده بود و پس از بازگشت مدتی منشی ستالین بود ولی با دیدن جنایات ستالین به فرانسه فرار کرد و برای نخستین بار با نوشتن خاطرات "بوریس باژانوف" پرده از جنایات ستالین برداشت و بالاخره در همان فرانسه از دنیا رفت. گرچه هر رژیم استبدادی با کسانی که سر در برابر استبداد و مطلق العنانی خم نمی کنند به شیوه های خاص خود دشمنی دارند ولی نظام های توتالیتر که مدعی نمایندگی از توده های مردم هستند و هرگز هم از مردم نپرسیده اند که دکتاتوران شان را نماینده خود می دانند یا خیر هر مخالف خود را با عنوان های ضد انقلابی، جاسوس خارجی، دشمن توده ها و غیره زندانی می کنند ولی آنان که خود انقلابی باشند و مدتی در حلقه های خودشان خدمت نموده باشند اگر رهبر بودند و از قدرت افتادند متهم به کیش شخصیت می شوند و اگر در سطوح رهبری نبودند دیوانه تشخیص و به شفاخانه های روانی فرستاده می شوند و این هر دو نمونه در همه رژیم های توتالیتر بارها تکرار شده است. به هر صورت دامن این یادداشت را در همین جا فرا می چینم و در فرصت دیگری از سیماهای مختلف شهر ظلم آباد به داستان عاشقان ظلم آباد می پردازم. تا آن فرصت خدای بزرگ نگاهدار همه دوستان باد! والله اعلم بالصواب. ۱۴ جولای ۲۰۱۴ مطابق شانزدهم رمضان المبارک نگارگر



قسمت های اول تا بیستم این مطلب را با باز نمودن اینک های پایان می توانید مطالعه فرمائید:

قسمت اول:

http://www.arianafghanistan.com/UploadCenter/I_negargar_tahliley_bar_ajdahaaye_khodi_۱.pdf

قسمت دوم

http://www.arianafghanistan.com/UploadCenter/I_negargar_tahliley_bar_ajdahaaye_khodi_۲.pdf

قسمت سوم

http://www.arianafghanistan.com/UploadCenter/I_negargar_tahliley_bar_ajdahaaye_khodi_b_madirouh_۳.pdf

قسمت چهارم

http://www.arianafghanistan.com/UploadCenter/I_negargar_tahliley_bar_ajdahaaye_khodi_b_madirouh_۴.pdf

قسمت پنجم:

http://www.arianafghanistan.com/UploadCenter/I_negargar_ajdahay_khodi_۵.pdf

قسمت ششم

[http://www.arianafghanistan.com/UploadCenter/I_negargar_tahliley_bar_ajdahaaye_khodi_b_madjrouh ۱.pdf](http://www.arianafghanistan.com/UploadCenter/I_negargar_tahliley_bar_ajdahaaye_khodi_b_madjrouh_۱.pdf)
قسمت هفتم

http://www.arianafghanistan.com/UploadCenter/I_negargar_tahliley_bar_ajdahaaye_khodi ۲.pdf
قسمت هشتم

http://www.arianafghanistan.com/UploadCenter/I_negargar_tahliley_bar_ajdahaaye_khodi ۳.pdf
قسمت نهم

http://www.arianafghanistan.com/UploadCenter/I_negargar_tahliley_bar_ajdahaaye_khodi ۴.pdf
قسمت دهم

http://www.arianafghanistan.com/UploadCenter/I_negargar_tahliley_bar_ajdahaaye_khodi ۱۰.pdf
قسمت یازدهم

http://www.arianafghanistan.com/UploadCenter/I_negargar_tahliley_bar_ajdahaaye_khodi ۱۱.pdf
قسمت دوازدهم

http://www.arianafghanistan.com/UploadCenter/I_negargar_tahliley_bar_ajdahaaye_khodi ۱۲.pdf
قسمت سیزدهم

http://www.arianafghanistan.com/UploadCenter/I_negargar_tahliley_bar_ajdahaaye_khodi ۱۳.pdf
قسمت چهاردهم

http://www.arianafghanistan.com/UploadCenter/I_negargar_tahliley_bar_ajdahaaye_khodi ۱۴.pdf
قسمت پانزدهم

http://www.arianafghanistan.com/UploadCenter/I_negargar_tahliley_bar_ajdahaaye_khodi ۱۵.pdf
قسمت شانزدهم

http://www.arianafghanistan.com/UploadCenter/I_negargar_tahliley_bar_ajdahaaye_khodi ۱۶.pdf
قسمت هفدهم

http://www.arianafghanistan.com/UploadCenter/I_negargar_tahliley_bar_ajdahaaye_khodi ۱۷.pdf
قسمت هژدهم

http://www.arianafghanistan.com/UploadCenter/I_negargar_tahliley_bar_ajdahaaye_khodi ۱۸.pdf
قسمت نوزدهم

http://www.arianafghanistan.com/UploadCenter/I_negargar_tahliley_bar_ajdahaaye_khodi ۱۹.pdf
قسمت بیستم

http://www.arianafghanistan.com/UploadCenter/I_negargar_tahliley_bar_ajdahaaye_khodi ۲۰.pdf
قسمت بیست یک

http://www.arianafghanistan.com/UploadCenter/I_negargar_tahliley_bar_ajdahaaye_khodi ۲۱.pdf
قسمت بیست دو

http://www.arianafghanistan.com/UploadCenter/I_negargar_tahliley_bar_ajdahaaye_khodi ۲۲.pdf
قسمت بیست و سوم

http://www.arianafghanistan.com/UploadCenter/I_negargar_tahliley_bar_ajdahaaye_khodi ۲۳.pdf
بیست و چهارم

http://www.arianafghanistan.com/UploadCenter/I_negargar_tahliley_bar_ajdahaaye_khodi ۲۴.pdf
بیست و پنجم

http://www.arianafghanistan.com/UploadCenter/I_negargar_tahliley_bar_ajdahaaye_khodi ۲۵.pdf
بیست و شش

http://www.arianafghanistan.com/UploadCenter/I_negargar_tahliley_bar_ajdahaaye_khodi ۲۶.pdf
بیست و هفت

http://www.arianafghanistan.com/UploadCenter/I_negargar_tahliley_bar_ajdahaaye_khodi ۲۷.pdf